

بعد از نفت

«... آنچه را امروز صنعت میپنداریم چیزی است تکلی موهوم، زیرا تولیداتی بدنی عرضه نخواهد کرد تا بهنگام پایان یافتن منابع نفتی ارزشی برابر ارزش نفت برای ما بوجود آورد. نه تنها چنین ارزشی بوجود نخواهد آورد، بلکه اگر بر همین منوال که امروز پیش میرود ادامه یابد، ما گذشته از اینکه ارزشهای تنظیم مادی چون کشاورزی و منابع معدنی و نیروی کار خود را از دست خواهیم داد، ارزشهای معنوی و انسانی خویش را هم یکسره گم خواهیم کرد و بیست و پنج سال دیگر که منابع نفتی پایان میگیرد در برهوتی زندگی خواهیم کرد که فقط باید از گوشت و پوست و خون یکدیگر تغذیه کنیم...»

«... جامعه‌ای که زورمندی و قلدری را پرورش داد دموکراسی از آن میگریزد و وقتی دموکراسی از دیاری گریخت زندگی معنی خود را از دست میدهد و آینده محو میشود و تمام زندگی در زمان حال خلاصه میگردد، لاجرم کارها سرسری و موقت و سرمایه گذارها کوتاه مدت و همه امور ماست عالی میشود. هر کس در زمین است که چیزی بزند و در رود - کارهایی که جنبه دلالتی و نمایندگی دارد بیشتر رواج پیدا می نماید، دوندگی بازی جنای صنایع کلید را میگیرد - علم و فرهنگ در مدرک و عنوان خلاصه میشود - عشتهای کاروانی و موقت جانشین پیمان همسری و کانون گرم خانواده میگردد - معنویات و تئوهای اخلاقی بانوآوریهای علمی و فنی تکامل نمی یابد و از صورت فردی به اجتماعی تحول نمی پذیرد، بلکه همه با لوکس و سبک سرری نودولتان و تازه بدوران رسیدهها محو و نابود می گردد و یک طبقه بی فرهنگ و بی بنده و واسیر شکم و زیر شکم با خرید آلات و ابزار منزل و زر و زیور اشرف قدیمی هویت تحصیل برای خود صادر میکنند و تمام کارهای بیرون و پشت پرده را قبضه مینمایند و مالک الرقاب مملکت میشوند...»

در بحث گذشته اشاره کردیم که متفکران بخصوص اقتصاد دانان غرب برای رهاییدن جامعه سرمایه داری از بحرانی که خشونت، قحطی و محیط زیست آلوده عناصر تشکیل دهنده آنست به تلاشی تازه برخاسته اند و تمام دول مترقی تقریباً به این نتیجه کلی رسیده اند که علت العلیل تشنجات امروز رابطه استعماری آنها با ملل عقب افتاده است و تا روزی که این رابطه تغییر نکند اوضاع بر همین منوال که هست خواهد بود.

درین چاره جوئی اروپا به سائته طولانی استعمارگری پیشگام شده، زیرا پدیده استعمار را دقیقتر تجربه کرده است - از طرفی شناخت روند های استعماری که همیشه

آغازی شکوفا و پایانی بحرانی و انقلابی دارد مدتهاست اروپا را ز حرکت سریع و اتخاذ تصمیمهای قاطع بازداشته، چون می نماند وقتی دوندگی در سراسر بی بی تند افتاد هر آن بر سرعتش افزوده میشود تا جایی که دیگر کنترل خود را از دست میدهد، و بسر در میغلطد - اروپا واقعا این بسر در غلطیدن را در مستعمرات خود آزموده است و به تجربه دریافته که استعمارگر درست گرفتار همان فساد و انحطاطی میشود که روزی خودش با تزویر استعمار زده را گرفتار کرده است و امروز قتل و آدم ربائی و فحشاء و محیط زیست آلوده در اروپا و آمریکا گواه زنده و دلیل روشن آنست - پس وقتی انسان متفکر به حاصل این رابطه استعماری آگاهی یافت و دانست که وقتی از این دست میدهد از آن دست پس می گیرد، در وهله اول راه حلی که بنظرش می رسد این خواهد بود که رابطه کنونی را برهم زند و رابطه جدیدی جانشین آن کند - و اما رابطه جدید بر چه مبنا و مآخذی قرار میگیرد؟ خیلی روشن است، بر هر مبنا و مآخذی که استعماری نباشد و در آن حاکمیت و محکومیت حس نشود و انسان بهر حال بداند همانطور که میدهد، پس میگیرد - البته این معادله هیچ جنبه ماوراء الطبیعی و آسمانی ندارد، بلکه فقط بعلت آنست که وقتی استعمارگر نفع بی حساب و نامعقول برد بهمان میزان خرج بی حساب و نامعقول میکند و خرج بی حساب و نامعقول همیشه با فساد و هرج و مرج و تجاوز توأم است، لاجرم نفعی که عاید میشود باید معقول باشد و برای اینکه نفع معقول باشد باید فعالیت معقول باشد و فعالیت وقتی معقول است که بر پایه حاکمیت و محکومیت نباشد، یعنی یکی غارت کند و پول باد آورده را در هر کار فساد آلودی که خواست خرج کند و دیگری غارت شود و از فقر و تنگدستی، جان و ناموس و شرف خود را به معامله گذارد! این نوع فعالیت هم اکنون به اینات رسید، که نتیجه اش برای غارت کننده و غارت شونده یکی است منتهی یکی فروشنده فساد و تباهی و فحشاءست و دیگری خریدار آن و نتیجه چنین سوداگری جز بالا رفتن سطح فساد حاصل دیگری نخواهد داشت - اینست که اروپا برای نجات خود از این گرداب ناچار شده است با آنها که روزی غارتشان میکرده کنار بیاید.

اولین توضیح درین باره همان طور که در بحث اتحاد قبل اشاره کردیم از طرف آقای کلودته سون هات عضو جامعه اروپائی به اعضای بازار مشترک اروپا شده است و با صراحت اعلام نموده که تنها راه نجات اروپا سازش معقول یا ممالک دنیای سوم و دگرگون کردن رابطه استعماری با آنهاست، به زبان ساده معامله مستعمراتی را مبدل به معامله عادی کردن و شبه صنعتی

که یادگاران دوران و در واقع کاریکاتور صنعت است به صنعت قابل رقابت تبدیل نمودن، و فقط به این طریق ممکن است اروپا روی پای خود بایستد و با آمریکا رقابت معقول کند - اما قصد اروپا از رقابت معقول با آمریکا، ایجاد موضع قدرت در مذاکرات است نه مخاصمه، تا از تجربه دوست ساله خود او را آگاه کند و متفقا طرح جدیدی برای اقتصاد آزاد (لیبرالیسم) بریزند و دنیا را ازین سرطان سرمایه داری نجات دهند، چون آنچه اکنون شرکتهای چند ملیتی، که اکثریت صاحبان سهام آنها آمریکائی هستند، انجام می دهند بکلی نقض غرض است و اقتصاد آزاد روز بروز بیشتر به نابودی می گراید - اینها با یک سیستم انحصاری و بکار بردن یک سلسله تدابیر علمی و روانی در حال آفرینش یک جامعه مصرفی جهانی هستند که مصرف کننده در آن بشکل آدمکهای کوچکی باشد تا بسوی هر مصرف جدیدی که بخواهند او را حرکت دهند - بدیهی است چپاول درین سیستم بمراتب عظیمتر است و بهمان نسبت فساد گسترده تر و بالنتیجه زوال نزدیکتر و این چیزی است که اروپا را به تلاش انداخته است. -

هم زمان با پیشنهاد کلودسه سوناخیرا آقای مورس گرنیه از طرف کلوب رم مامور یک سلسله مطالعه در ممالک نفت خیز عربی شده و به این نتیجه رسیده است که این ممالک در اوائل قرن آینده که نفتشان تمام میشود و جمعیتشان دو برابر میگردد، بزرگترین خطر برای اروپا هستند چون اکنون اعراب سواحل مدیترانه صدها هزار نفر بیکار به اروپا میفرستند و هنگامی که نفت تمام شد و کارهای جنبی آن تعطیل گردید و صنعت قلابی آنها نیز درهم نوردید و جمعیت به دو برابر افزایش یافت معلوم است که چه سیل بنیان کنی بطرف اروپا سرازیر خواهد شد! امروز جمعیت اعراب ۱۳۵ میلیون نفر است و هر پانزده ماه ۳ میلیون نفر، یعنی به اندازه جمعیت اسرائیل، بر آنها افزوده میشود و در اوایل قرن ۲۷۰ میلیون نفر میرسد و این بزرگترین خطری است که اروپا را تهدید می کند - امروز این ممالک بازار مصرفی بزرگی برای غربند، یک پل هوایی برای حمل گوشت از کاراکاس ممالک عربی را به رومانی متصل میکند و انواع اشیاء لوکس اروپا و آمریکا و ژاپن درین بازار عرضه میگردد و دلارهای نفتی را جذب میکند - سرمایه های عظیم این ممالک به این طریق مقداری مصرف میشود و مقداری هم در بانکهای ممالک اروپائی و آمریکائی سپرده میگردد که هم مصرف آنها باین صورت فساد انگیز است و هم سپردن آنها در بانکهای ممالک غربی موجب تورم و بالا رفتن سریع قیمتها میشود. در حالی که اگر عاقلانه سرمایه گذاری شود زمانی که چاههای نفت خشکیده شد، دوران هولناک و غمباری در پیش نخواهند داشت. - این ممالک تقریباً همه فاقد آب هستند و زمینهای مستعد زراعتی ندارند و بسیاری از صنایع را هم نمیتوانند برپا نمایند، چون صنعت هم مثل کشاورزی به آب فراوان احتیاج دارد - امروز عربستان سعودی در حال مطالعه و اجرای طرح عظیمی است که با حمل قطعات کوه پیکرینغ های قطبی و آب کردن آنها در کارگاههای مخصوص ساحلی آب شیرین و خنک مصرف کند و اگر بتواند قسمتی از زمین های مستعد خود را هم زراعت نماید - مهمترین مسأله حیاتی این ممالک نفت نیست، آب است... تقریباً تمام آنها وضعی مشابه دارند، حتی مصر با داشتن رودخانه عظیم نیل

از آب بی نیاز نیست و پس از احداث سد اسوان محیط زیست آن بکلی بهم خورده و بیشتر زمینهای زراعتی آن که سابقاً از گل ولای نیل بارور میشد اکنون بایر و بلااستفاده مانده است - این سد مهمترین فایده اش تامین برق قاهره است - فقط در میان تمام ممالک عربی در سودان ایالتی است پنجم ژزیره که باران سیل آسای افریقائی دارد و معتقدند روزی ممکن است انبار غله اعراب گردد که البته حدس بعیدی است.

فقدان آب، ممالک عربی را چه در زمینه کشاورزی و چه در زمینه صنعت به بن بست روبرو کرده است و برای اینکه از این بن بست بیرون آیند عاقلانه آنست که در داخل نه در صنعت و نه در کشاورزی سرمایه گذاری گران ننمایند و سرمایه گذاری بنیادی را در هر دو زمینه خارج از سرزمین خود بنمایند و برای رسیدن به این مقصود مورس گرنیه یک اتحاد مثلث (ممالک خاور نزدیک - اروپا - افریقا) پیشنهاد میکند که ممالک نفت خیز با واسطه اروپا در افریقا سرمایه گذاری نمایند - چون او معتقد است که اروپا هم آب کافی ندارد و نمیتواند محل مناسبی برای گسترش صنایع باشد، ولی اروپا میتواند تمام ابزار فنی و فرهنگ صنعتی خود را در اختیار متحدان آسیائی و افریقائی خود بگذارد و این اتحاد مثلث حتماً باید با آمریکادر ارتباط باشد و تولید و مصرف جهانی از صورت بی رویه و دیوانهوار فعلی بیرون آید و رقابت از حالت جنگ تن به تن که فزاینده یکی از دو طرف هدف باشد خارج گردد و اقتصاد دوباره پشتوانه دموکراسی قرار گیرد، چون این سرمایه داری کور و وحشی که اکنون به اوج خود رسیده بازدهی جز قتل و فحشاء و کثافت و جنگ دائمی نداشته و در آینده هم نخواهد داشت.

پیشنهاداتی که اقتصاد دانان اروپا شبه صنعت و میکنند در واقع تلاش برای رهائی فاجعه بعد از نفت از بن بست است که خود آنرا بوجود آورده اند و گرنه دلشان برای ممالک نفت خیز عربی نسوخته که فردا در صحرای برهوت با ۲۷۰ میلیون نفر جمعیت چه خواهند کرد - آنها به این جمعیت عاصی که خواه ناخواه از فرط گرسنگی و تشنگی و فقر راهی اروپا خواهند شد می اندیشند و می دانند که اگر فکر عاقلانه ای نکنند همه چیز آنها را درهم خواهند نوردید - متأسفانه این خطر ما را هم که در جوار آنها هستیم تهدید میکند منتهی ما خود نیز مشکلاتی داریم که قبلاً باید به آنها بیاندیشیم و معلوم نیست واقعا برای دوران بعد از نفت چه فکری کرده ایم؟ خواهید گفت با این برنامه ریزیهای دراز و کوتاه مدت و هزینه های سرسام آور و سخنان افتخار آمیز مقامات مختلف دولتی دیگر معلوم است که «صنعت» جانشین بی چون و چرای نفت است و سرمایه زیر زمینی خود را به همت تکنولوژی پیشرفته تبدیل به احسن می کنیم و بصورت واحد های بزرگ صنعتی بروی زمین میاوریم - بدیهی است آنچه تا حالا کرده ایم تا حدی میتواند ممالک ارزیابی آینده قرار گیرد و برنامه ریزیهای دولتی هم گویای همین معنی است - نکته همین جاست، که متأسفانه پس از مقایسه و ارزیابی آنچه کرده ایم و در آینده نیز خواهیم کرد با آنچه باید کرده باشیم و میباید بکنیم به این نتیجه میرسیم که آنچه را امروز صنعت می پنداریم چیزی است بکلی موهوم، زیرا تولیداتی بدنیاً عرضه نخواهد کرد تا هنگام

بعد از نفت (بقیه)

پایان یافتن منابع نفتی ارزشی برابر ارزش نفت برای ما وجود آورد - نه تنها چنین ارزشی بوجود نخواهد آورد، بلکه اگر بر همین منوال که امروز پیش می‌رود ادامه یابد، ما گذشته از اینکه ارزشهای عظیم مادی، چون کشاورزی و منابع معدنی و نیروی کار خود را از دست خواهیم داد، ارزشهای معنوی و انسانی خویش را هم یکسره گم خواهیم کرد و بیست و پنج شش سال دیگر که منابع نفتی پایان می‌گیرد در برهوتی زندگی خواهیم کرد که فقط باید از گوشت و پوست و خون یکدیگر تغذیه کنیم! ... تصور نشود صنعت ما را به چنین روزی خواهد انداخت، بعکس، صنعت گره‌گشای کار ماست، آنچه چنین فاجعه‌ای پیش خواهد آورد این کارگاه چپاول گری است که در بعضی از کشورهای در حال پیشرفت بر آن نام صنعت گذاشته شده و به‌زور تبلیغ می‌خواهند آن را به مردم تلقین کنند - این صنعت کاذب برای اثبات حقیقت خود یک شبکه بزرگ دروغ پردازی بوجود می‌آورد که هر کس بخواند آکار کند و نان بخورد می‌باید درین شبکه وارد شود و پیایی دروغ بگوید - همه در حال نتش زدن هستند - نتائری بزرگ برپا شده و هر کس نتشی به دروغ بر عهده گرفته، هیچکس خود او نیست - بی‌مایه‌ترین افراد نتش ماهر ترین را بازی می‌کنند، ولی بتدری این نتشها ناشیانه و آمیخته به بلاهت ایفا میشود که هر کس نتش دیگری را بسرعت می‌خواند و در دل برایش او می‌خندد - همه در حال قالب سازی هستند، هر کارمند دولت برای اینکه از نان خوردن نیفتد بمحض اینکه از رئیس خود نامربوطی شنید بدون اینکه کوچکترین اعتراضی کند و او را از اشتباه بیرون آورد آنرا تصدیق میکند و با دلائل و براهین عجیب برایش قالبی می‌سازد که در آن جا بگیرد و قابل عرضه و تفهیم گردد - شنیده‌اند دنیای امروز دنیای تبلیغ و پروپاگاندهای بزرگ است، این واقعیتی است، اما بی‌خبرند، این پدیده تبلیغ که یکی از مشخصات عصر ماست اگر از ضوابط خود پیروی نکنند نه فقط تاثیر مثبت نمی‌نمایند بلکه اثر منفی و مخرب دارد و موجب ورشکستگی و فتنای تبلیغ کننده میگردد - هفتاد درصد آنچه تبلیغ میشود اگر راست نباشد نتیجه معکوس میدهد، این یک معیار (نرم) جهانی است - وقتی دولت در روزنامه اعلام میکند که نرخ مخابرات پنجاه درصد (50%) اضافه گردیده و قیمت بنزین و حمل و نقل هوآئی فلان درصد افزوده شده و سایر وسائل زندگی چون آب و برق گران گردیده و مالیاتهای جدید وضع شده و انسان بچشم خود در همین روزنامه می‌بیند که قیمت میوه صد تا صد و پنجاه درصد (150%) نسبت به سال قبل افزایش نشان میدهد و هنگامی که خود بخريد می‌رود خیلی بیش از اینها افزایش را لمس میکند، دیگر چطور میشود قبول کرد که هزینه زندگی سی درصد 30% کاهش یافته است؟ واقعا نمیدانم چه کسی تا امروز بیاد دارد که چغاله بادام را کیلوئی صد تومان و گوجه سبز را کیلوئی چهل تومان و گیلاس و زردآلوی معمولی را کیلوئی بیست و پنج تومان و فلفل سبز دلمه‌ای را کیلوئی پنجاه و دو تومان خریده باشد و یک عدد هندوانه متوسط سی تومان برایش تمام شود؟ آنوقت اعلام میشود که نرخ تورم 19% و هزینه زندگی سی درصد در دو ماهه اول سال پائین آمده است! - انسان گیج میشود که این ملا نصرالدین بازی چه معنی دارد، این کسی که باید

گول بخورد کیست؟ بازاری چه با سود، چه بی‌سود خودش شاخصی دارد که از شاخص بانک مرکزی و هر مرکز آماری دیگر دقیقتر است - مردم بی‌سود هم که روزنامه نمی‌خوانند باسواد مطلع هم که برایش گوینده می‌خندند، پس آن کیست که باید او را مشتبه کرد؟ عجیب‌تر اینکه این کاهش را ناشی از مبارزه با بورس بازی زمین میدانند! کدام مبارزه؟ بعضی از دستگاههای عمومی بزرگترین بورس باز زمین هستند، شهرداری زمینهای اطراف بزرگ راه را ساعت بساعت چنان بالا برد که تپه و ماهور متری ده هزار تومان معامله میشد - در مقابل زمینهای بایری را هم از اشخاص معین بقیتمتی سرسام آور می‌خرد که هیچ ساده لوح عقل گم کرده‌ای ممکن نیست چنین معامله ابلهانه‌ای بنماید - اگر بکسی زمین ارزان قیمت فروخته بقیما یکی از نور چشمیها بوده که بعدا بفاصله یکماه ده برابر مردم گرانتر فروخته است - دستگاهی با شاعه يك طرح ناقص مالکیت هزاران خرده مالک را متزلزل میکند و بعد چهار پنج گردن کلفت مشهور را بجان مردم می‌اندازد و آنها شروع به مرده خری میکنند و همین که کارشان تمام شد دستگاه از اجرای طرح انضای سبز منحرف میشود و یکدفعه قیمت زمین ده برابر بالا می‌رود - این کارها مبارزه با بورس بازی زمین است؟ و همین مبارزه است که هزینه زندگی را سی درصد پائین آورده است؟ متاسفانه بر اثر این بندوبست‌ها اصالت و صحت بعضی اسناد مخدوش شده و بحق یا ناحق این توهم بوجود آمده است که اگر روزی فلان مقام دولتی اراده کرد صدور يك بخشنامه دستوری تمام اسناد مالکیت يك منطقه را مردم باید در زباله‌دانی بریزند و بروند بر سر کوچه گدائی کنند!

و اما طرح اولیه مبارزه با خاک بازی که برای حمایت از صنایع مطرح گردید خیلی ابتدائی و فاقد ادیشه اقتصادی و اجتماعی بود چون رندن هت خط به اولیاء امور تلقین کرده بودند که وقتی سرمایه نتوانست روی زمین کار کند قهرا در صنایع بکار خواهد پرداخت، غافل از اینکه سرمایه در وقتى دولت سرمایه‌گذاری میکند که به صنعت برپا شده اعتماد داشته باشد و دوام آنرا پیش‌بینی کند و برای خود سود بیشتری تصور نماید و گرنه در جای دیگر سرمایه خود را بکار خواهد پرداخت - متاسفانه در همان نظر اول سرمایه‌دارانی که بول کلان از معاملات زمین بدست آورده بودند دریافتند که این صنعت برای آنها سودآور نیست و سرعت سرمایه خود را راهی اروپا و آمریکا کردند و روی زمین و آپارتمانهای آنجا به فعالیت پرداختند و آنچه امروز در صنایع سرمایه‌گذاری شده یکشاهی آن مربوط به سرمایه‌های رها شده از بورس زمین نیست و همه قرصه‌های کلان دولتی است که افزایش بهای نفت آنها را تامین کرده و پیایی به حمایت صنایع نوپا در آمده است ولی این صنایع بر اثر مدیریت غلط و تزلزل قوانین و عدم امنیت اجتماعی همچنان بحالت نوپائی باقیمانده و قادر به عرضه تولیدات خود روی بازار بین‌المللی نیستند و در آینده هم نخواهند بود، چون سرمایه‌دار وقتی نتوانست آینده را پیش‌بینی کند امکان ندارد سرمایه‌گذاری نماید و او به این علت نمی‌تواند آینده را پیش‌بینی کند که نمیداند فردا چه قانون تازه‌ای وضع خواهد شد و چه رسد او خواهند آورد، اگر کارخانه‌اش سود کلان داد و چنین سودی نظر فلان گردن کلفت را جلب کرد کافی است که با يك زمینچینی کوچک او را

از هستی ساقط کند. همینکه آینده دستخوش چنین اندیشه‌های شد دیگر سرمایه‌گذاری و ریسک امکان ندارد و هر دو جای خود را به برج عاج‌نشینی و محافظه‌کاری و ساخت و ساخت میدهد.

امروز صاحبان صنایع غیر مونتازی و حتی بعضی از مونتازیه‌ها بهسولت حاضرند جای خود را با کارگران خود عوض کنند، یعنی صاحب ۴۹ درصد از سهام شوند و کارگران ۵۱ درصد و مسئولیت و اداره کار را برعهده گیرند - چرا؟ چون احساس می‌کنند که دیگر دولت نمی‌خواهد به حمایت خود ادامه دهد و عدم حمایت یعنی توقف و ورشکستگی... اما خیال نکنید این صاحبان صنایع که امروز در حال توقفتند همه در کسوت امام جعفر صادق عمل کرده‌اند و در نتیجه درستکاری و امانت به‌این روز افتاده‌اند، نخیر، اینها شاید تا حال سه چهارم دفعه موفق به استهلاک سرمایه‌شان شده‌اند و در خارج از مملکت سرمایه‌گذاری کلان نموده‌اند و منتظرند دولت قرض آنها را در مقابل تاسیسات اولیه قبول کند و بزنند بچاک محبت!... ولی نباید اینها را به وطن فروشی و خیانت‌پیشگی متهم کرد چون سرمایه‌داری در حقیقت سیستمی جهان وطنی است، وطن سرمایه‌دار جانیست که سرمایه‌اش آزادانه فعالیت کند، در ادبیات خود ما هم هست: این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جانی است کورانام نیست - وقتی اقتصاد مملکت با سیستم سرمایه‌داری اداره گردید و برنامه‌ریزیها بر آن انطباق داده شد و در عین حال سرمایه‌داران از آنجا عزیمت کردند تردیدی باقی نمی‌ماند که برنامه‌های اقتصادی شکست خورده و فضای آزاد برای فعالیتهای اقتصادی نیست - فضای آزاد فقط برای دانشگاه‌ها و مطبوعات ضرورت ندارد، برای بازار هم چنین فضائی ضرورت دارد، اگر این فضا احساس نشد سرمایه‌ها شروع بی‌رواز میکنند و تا امروز در هیچ جای دنیا کسی نتوانسته از خروج آنها جلوگیری کند.

چنانچه در صدد آنگاه و اصلاح قوانین خود را باشیم قبل از هر چیز باید قبول کنیم زنده کنیم این صنعتی که ناریم صنعت نیست و پس از پایان یافتن منابع نفتی تولیدات آن جوابگوی احتیاجاتمان نخواهد بود چون اصلاً تولیدی نخواهد بود تا احتیاجی از آن برآورده شود.

همچنین باید قبول کنیم که اقتصاد ما اقتصادی بیمار است و بجای بزرگ کردن آن باید بمداوایش دست زد، اگر بر چهره زرد بیماری که یرقان دارد پودر و سرخاب بمالیم یقیناً بیمار شفا نخواهد یافت، او را باید معالجه کرد، مرض غیر قابل علاج نیست ولی طبیب متخصص می‌خواهد نه مشاطه‌گر، جالب اینست که اطبای حاذق هم ناریم ولی این صنعت کاذب چنان آتمسفری بوجود آورده که این طبیبان بمحض آغاز معالجه آنچه میدانند فراموششان میشود و در مدتی کوتاه مبدل میشوند به متخصصین آرایش و زیبایی و شروع میکنند بمالیدن ریمل چشم و ماساژ پوست صورت تا این آتمسفر عوض نگردد استحاله و مسخ هر متخصصی غیر قابل احتراز است و آتمسفر وقتی عوض خواهد شد که صنعت راستین جای این صنعت کاذب را بگیرد و صنعت راستین وقتی بوجود می‌آید که سرمایه‌گذار قادر باشد آینده را پیش‌بینی کند و مطمئن باشد به این آینده خواهد رسید و آنچه خرج کرده

و میکند به ثمر خواهد نشست و یک بخشنامه و تصمیم ناپجا زندگی او را در هم نخواهد ریخت و این مسیر نمی‌گردد مگر اینکه قوانین خود را زنده کنیم، قوانین جدید لازم نداریم، آنچه داریم کافی است، فقط به آنها جان دهید تا مثل فرشته عدالت چشم بسته بمن و شماینگرد و شمای زورمند و من بی‌نوا را از یکدیگر تشخیص ندهد و اگر تشخیص داد بلافاصله گردن کلفت قلدر در جامعه متولد میشود و جامعه‌ای که زورمند و قلدر پرورش داد، دموکراسی از آن می‌گریزد و وقتی دموکراسی از دیاری گریخت زندگی معنی خود را از دست میدهد و آینده محو میشود و تمام زندگی در زمان حال خلاصه می‌گردد، لاجرم کارها همه سرسری و موقت و سرمایه‌گذارها کوتاه مدت و امور ماست‌مالی میشود و هر کس در کمین است که چیزی بزند در رود - کارهایی که جنبه دلالی و نمایندگی دارد بیشتر رواج پیدا می‌نماید، مونتاز بازی جای صنایع کلید را میگیرد و علم و فرهنگ در مدرک و عنوان خلاصه میشود - عشقهای کاروانی و موقت‌جانشین پیمان‌همسری و کانون گرم خانواده می‌گردد معنویات و سنتهای اخلاقی بانوآوریهای علمی و فنی تکامل نمی‌یابد و از صورت فردی به اجتماعی تحول نمی‌پذیرد، بلکه همه با لوکس و سبک‌سری نودولتان و تازه به‌دوران رسیده‌ها محو و نابود می‌گردد و یک طبقه بی‌فرهنگ و بی‌بته و اسیرشکم و زیرشکم که با خرید اسباب و اثاثیه منزل اشراف قدیمی هویت اصیل برای خود صادر میکنند، محض تمام کارهای بیرون و پشت پرده میشوند و بخلاف اشراف سابق که اگر مفاسدی داشتند ولی در عوض شجاعت و وطن‌پرستی در خون آنها موج میزد و خانه‌ایشان محل رفت و آمد فضلا و شعرا و ادیبان و هنرمندان روز بود، این تازه به‌دوران رسیده‌ها همه بزدل و تنگ‌نظر و کاسبکارند و بلااستثناء وطن دوم دارند و اگر ترقه‌ای زیر چرخ اتومبیلشان بترکد فردا از ترس خود را به اروپا می‌رسانند و در ده بیمارستان چک‌آپ میکنند - خانه اینها محل کار چاق‌کها، دلان محبت، گردن کلفتها اداری و مدیران موسسات بانکی و اعتباری و مطربهایی است که باید آخر شب مزدشان پرداخت شود و خوانندگان که قبلاً تا کس خود را می‌گیرند تا قدم رنجه نمایند و یک عده دل‌تک و جوک‌گوی و قیح... مهمانی آنها مهمانی اعتباری است که باید در آن معامله‌های جوش بخورد و گوشی از دولت بریده شود...

در کمال تاسف باید قبول کنیم که اینها همه عوارض شبه صنعت است و تا این صنعت کاذب دگرگون نشود اینها نیز تغییر نخواهند کرد.

امیدوارم حالا که تحمیل کنندگان این شبه صنعت خود بفکر چاره افتادند و اولین چارهای هم که اندیشیده‌اند تبدیل این شبه صنعت به صنعت راستین است ما از خرشیطان پیاده شویم و اصرار نورزیم که مرغ‌یک‌پا دارد و آنچه کرده‌ایم صحیح بوده و راه هم همین است که ما می‌رویم و صنعت همین است که ما داریم - هیچ الزامی نداریم که خود را در مثلث خاور نزدیک و اروپا و آفریقا بگذاریم و با آمریکا در خط مبادله تردیکتری قرار گیریم ولی چنانچه روزی اروپا و آمریکا در سیاست صنعتی خود تجدید نظر کردند و خواستند تاوان خطاهای گذشته را بپردازند و طرحی نو بزنند، عاقلانه است که ما هم تاوان را بگیریم و هم در طرح نو مطالعه نمائیم و برای مدت کوتاهی هم که شده دست از بزرگواری کاذب برداریم!